

A Historical Look at the Words مدينة and مدنى in the Arabic Translations of Greek Philosophical Books

Sajjad Hejri  *

M.A. in Iranology, Iranology Foundation,
Tehran, Iran

Abstract


Terminology is one of the necessities of any science, which, if done historically, would be doubly useful. Among the terms of practical philosophy, which although it is familiar and used extensively in the sciences of the Qur'an as well as in history and custom, as a philosophical expression, it has not been studied from a historical point of view, it is the word مدنى, which is the relational adjective of مدينة. This term, which is widely used in the heritage of the Islamic world, is used in the title of the third branch of practical wisdom, الفلسفة المدنية, and the infamous and fundamental term مدنى بالطبع which is central to philosophical anthropology and philosophy of social sciences, is derived from it. Therefore, it is necessary to address it, especially studying it in civilization studies is also necessary; because the word civilization is also based on it. By examining the مدينة and مدنى in the original dictionaries of the Arabic language such as Al-Ain, Mukhtar Al-Sahah, Tahzib Al-Loghah, as well as in books related to Quranic sciences, this article opens the way for its research in the Arabic reports/translations of Greek philosophical texts which by investigating them it seems that the unknown translator of Aristotle's Rhetoric is a pioneer in the use of مدينة and its derivatives in the Greek translation of πολις and its derivatives, and in the use of مدينى as a relational adjective is also unique and perhaps it is a sign of its antiquity.

Keywords: Medina, Madani, Πολις, Nicomachean Ethics, Aristotle's Rhetoric.

* Corresponding Author: sajjadhejri@gmail.com

How to Cite: Hejri, S. (2022). A Historical Look at the Words مدينة and مدنى in the Arabic Translations of Greek Philosophical Books, *Hekmat va Falsafe*, 16(68), 205-232.

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی

سجاد هجری *  دانش آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی، بنیاد ایران‌شناسی، تهران، ایران

چکیده

بی‌گمان، اصطلاح‌شناسی از ضرورت‌های هر دانشی است که اگر تاریخی انجام شود، سودش دوچندان است. در میان اصطلاحات فلسفی عملی که گرچه نام‌آشناست و در علوم قرآن و نیز تاریخ و عرف فراوان بکار می‌رود؛ اما به‌عنوان زبان‌زدی فلسفی به‌ویژه با نگاه تاریخی بررسی نشده، واژه‌ی مدنی است که صفت نسبی مدینه است. این اصطلاح که در میراث جهان اسلام پربسامد است، در عنوان سومین شاخه‌ی حکمت عملی، «الفلسفه المدنیة»، بکار رفته و اصطلاح نام‌ور و بنیادین «مدنی بالطبع» که در انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه‌ی علوم اجتماعی محور است، از آن ساخته شده است؛ از این‌رو، پرداختن بدان ضروری است؛ به‌ویژه بررسی آن در مطالعات تمدنی نیز لازم است؛ زیرا واژه‌ی تمدن نیز مبتنی بر آن است. این مقاله با بررسی مدینه و مدنی در فرهنگ‌های اصیل لغت تازی مانند *العین*، *مختار الصحاح*، *تهذیب اللغة* و نیز در برخی کتاب‌های مرتبط با علوم قرآنی، راه را برای تحقیق آن در گزارش‌های عربی متن‌های فلسفی یونانی می‌گشاید که با پژوهش آن‌ها به نظر می‌رسد که مترجم ناشناس *خطابه‌ی ارسطو* پیشگام در به‌کارگیری مدینه و مشتقات آن در ترجمه‌ی *پولیس* یونانی و مشتقاتش است و در استعمال مدینی به‌عنوان صفت نسبی مدینه نیز منحصر به فرد است و شاید نشان قدمت آن باشد. در این میان، گویا کندی در به‌کارگیری وصف مدنی مقدم است و نیز اسحاق در ترجمه‌ی *اخلاق ارسطو*، مدینه و مشتقاتش را هرچند تحت‌اللفظی است، به‌عنوان برابر نهاد *پولیس* یونانی و واژه‌های برگرفته از آن، بیش از سیاست و مشتقاتش که در عربی رایج‌تر است، می‌پسندد و بهره می‌برد.

کلیدواژه‌ها: مدینه، مدنی، *پولیس*، اخلاق نیکوماخوس، خطابه‌ی ارسطو.

مقدمه

مدینه که واژه‌ای ست قرآنی، نام یکی از دو شهر پراچ نزد مسلمانان است که با هجرت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله گره خورده؛ زیرا پیش از آن بدین نام خوانده نمی‌شده؛ از این رو، آنان فراوان آن را بکار می‌برند و در تاریخ اسلام بسیار از این واژه یاد می‌شود. مدنی که صفت نسبی آن است، کاربردهایی عرفی و علمی دارد و دو گانه‌ی مکی و مدنی سوره‌ها و آیات قرآن، از موضوعات مهم «علوم قرآن» است. این وصف در فلسفه‌ی عملی نیز جایگاهی برین دارد و پربسامد است؛ چنان که در العلم المدنی که نام یکی از شاخه‌های سگانه‌ی حکمت عملی است (فارابی، ۱۹۶۸: ۱۲۴) و در اصطلاح نام‌آشنای مدنی بالطبع (مسکویه رازی، ۱۳۹۳: ۴۹) درباره‌ی انسان که از موضوعات بنیادین آن است و امروزه، در «علوم اجتماعی» نیز از آن سخن می‌رود؛ بکار رفته است. آشکارا، واژه‌ی پربسامد «تمدن» که امروزه، کلیدواژه‌ای محوری در جامعه‌ی ماست و عنوان‌هایی مانند «تمدن نوین اسلامی» یا تعابیری چون «تمدن‌سازی» که بزرگان کشور بر آن‌ها تأکید می‌کنند، آن را دربر دارند، از واژه‌ی مدینه به‌طور انتزاعی برگرفته‌شده (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۵۷/۱۱) و هم‌خانواده‌ی مدنی است و همانند مدنیت که مصدری جعلی است و جا دارد برای پژوهش آن و در کل، «تمدن‌پژوهی» که نهادهایی علمی بدان می‌پردازند و نیز بدان نامیده شدند، به پیشینه‌ی لغوی و تاریخی مدینه، جمعش، مدن یا مدائن و نسبتش، مدنی یا مدینی پرداخت؛ به‌ویژه کاربردهای آن‌ها را در فلسفه کاوید که برای این مهم نخست باید این اصطلاحات را در گزارش‌های تازی کتاب‌های فلسفی یونانی بررسی کرد. این مقاله با نگاهی تاریخی، نخست مدینه و مشتقات آن را در فرهنگ‌های اصیل لغت عربی می‌کاود و سپس به‌طور ویژه واژه‌ی مدنی را به‌عنوان وصف برخی سوره‌ها و آیات قرآن کوتاه می‌پژوهد و در پایان نیز کاربردهای مدینه و مشتقاتش را در گزارش‌های عربی کتاب‌های یونانی بررسی می‌کند و راه را برای تحقیق در معنای فلسفی آن در میراث فکری جهان اسلام می‌گشاید.

واژه‌ی مدینه در فرهنگ‌های عربی

چنان که در مقدمه یاد شد، مدینه واژه‌ای قرآنی است؛ زیرا چهارده بار در قرآن حکیم بکار

رفته که گویا چهاریک از آن‌ها مدینه الرسول است. خلیل بن احمد (۱۰۰ تا ۱۷۰ ق) در کتاب *العین* مدینه را بر وزن فعلیه و از ریشه‌ی م د ن می‌داند؛ زیرا جمع آن مدائن بر وزن فعائل مهموز است که نشان‌گر زاید بودن یاء در آن است:

مدینه [بر وزن] فعلیه [بهنگام جمع]، در «فعائل» همزه می‌گیرد؛ زیرا [حرف] «یاء» [در آن] زائدست و یاء «معایش» [بر وزن مفاعل]، مهموز نمی‌شود؛ زیرا [حرف] «یاء» [در آن] اصلی است^۲ (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵۳/۸)

البته، محمد بن ابی بکر رازی (زنده در ۶۶۶ ق) در *مختار الصحاح* می‌نگارد: از ابوعلی قسوی درباره‌ی مهموز کردن مدائن پرسیدم، گفت: آن که آن را از اقامت بداند، با همزه می‌نگاردش (همزه‌اش می‌دهد) و آن که آن را از ملک بداند، با همزه‌اش نمی‌نگارد؛ چنان که معنایش را مهموز نمی‌کند^۳ (رازی، ۱۹۸۶: ۲۵۸)

و مدعی است که جمع مدینه بسته بدان که از کدام یک از آن دو ماده است، مهموز یا نامهموز بکار می‌رود؛ یعنی جمع مدینه نزد آنان که آن را از دی ن می‌دانند، مداین است که باید بررسی کرد آیا کسی آن را ضبط کرده است.

ابن فارس (۳۲۹ تا ۳۹۵ ق) در *مقاییس اللغه* که فرهنگ فقه اللغوی (ریشه‌شناسی) واژه‌هاست، در ماده‌ی م د ن می‌گوید:

در سه حرفمیم، دال و نون، هیچ واژه‌ای جز مدینه اگر بر [وزن] فعلیه باشد، نیست و/که [آن را با] مدن جمع می‌بندند و «مدنت مدینه» (شهری را شهراندم/شهر کردم) [را] بکار می‌برند^۴ (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۳۰۶/۵)

و تعبیر «أصل صحیح يدل علیه» که در بیش‌تر مدخل‌های *مقاییس اللغه* برای بیان

۱. عبارت درون چنگک (کروشه) در اصل متن عربی نیست و در ترجمه افزوده شده که برای درستی یا روانی آن لازم است.

۲. المدینه فعلیه تهمز فی الفعائل لأن الباء زائده ولاتهمز بياء المعایش لأن الباء أصلیه

۳. سألت أبا علی القسوی عن همز مدائن فقال من جعله من الإقامة همزه ومن جعله من الملك لم يهمزه كما لايهمز معایش

۴. الميم والدال والنون ليس فيه إلا مدینه إن كانت علی فعلیه ويجمعون مدنا ومدنت مدینه

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۰۹

موضوع له الفاظ هست، درش نیامده و این ماده را مانند کتاب العین، به خلاف دیگر فرهنگ‌های تازی، معنا نکرده و تنها واژه‌های مشتق از این ریشه را مدینه که جمعش مدن است و تمدین دانسته که شاید نشان آن باشد که واژه‌ی مدینه دخیل است و در تازی آن را فعلیه و سه حرف اصلی‌اش را م د ن بمعنای الإقامة پنداشتند^۱ (رازی، ۱۹۸۶: ۲۵۸).

سمهودی (۸۴۴ تا ۹۱۱ ق) در *وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی* آن را یا از م د ن یا از دی ن می‌داند و هر یک از مدَن (اقامت) و دان (اطاعت) را معنا می‌کند و چون اگر از نخستین باشد، وجه وضع شدن واژه‌ی دلالت‌گر بر شهر (مدینه) از آن ریشه هرچند اعم است، آشکار است، تنها توجیه مفهومی دومین را یاد می‌کند:

مدینه الرسول یا از «مدن بالمکان» است، اگر [به معنای] «اقامت گزید» باشد، یا از «دان» است، اگر [در معنای] «فرمان‌بری کند» باشد، پسمیم زائد است؛ زیرا پادشاه در شهرها می‌زید/باشد^۲ [و] در آن‌ها برایش فرمان‌برداری پیا می‌شود، (فرمانش می‌برند)^۳ یا از آن‌رو

۱. مصطفوی می‌نگارد: واما مدنی بمعنی أقام وتمدن أى تخلق بأخلاق أهل المدينة وغيرهما فمن الاشتقاق اللانتراعى من المدينة (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۵۷/۱۱) و احتمال یادشده در متن را تأیید می‌کند.

۲. باید پرسید: چرا این فارس مدائن را به‌عنوان جمع مدینه و نیز مدنی یا مدینی را به‌عنوان وصف نسبی مدینه نیاورده؟ اگرچه واژه‌ی مدنی یا مدینی در قرآن نیست؛ اما گویا در قرآن مدائن («فأرسل فرعون فى المدائن حاشرين» شعراء/۵۳)) به‌عنوان جمع مدینه آمده (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۵۸/۱۱) و در گزارش تازی کهن خطابه‌ی ارسطو آمده: «إنك لست فتاح المدائن» (ارسطو، ۱۹۷۹: ۹۰) و «إن الإروسات تنفع المدائن» (همان: ۱۷۲)؛ البته، راغب اصفهانی (متوفای ۵۰۲ ق) نیز در *المفردات فى غريب القرآن* تنها مدن را به‌عنوان جمع مدینه آورده: «المدينة فعلیه عند قوم وجمعها مدن» (راغب، ۱۴۰۴: ۴۶۵) و به مدائن به‌عنوان جمع مدینه هیچ اشاره‌ای نکرده است. بنظر می‌رسد در متن‌ها جمع مدن بسیار بسیار بیش‌تر از مدائن برای مدینه بکار رفته و در آثار حکمت نیز همیشه، از مدن استفاده شده که بجز کوتاهی‌اش، شاید علتش آن باشد که مدائن به‌عنوان عَلم در مدائن کسری آمده؛ اما باید دقت کرد که جمع مکسر فعلیه، هم فعائل است و هم فُعَل مانند آن که صحف و صحائف جمع صحیفه‌اند.

۳. در عبارت تازی «لأن السلطان يسكن المدن» آمده و از آنجا که «باشنده» چنان‌که در فارسی دری افغانستان به کار می‌رود، به معنای ساکن است. (... ساکن و باشنده شدم - مولوی) «یسکن» را می‌توان به‌صورت «می‌باشد» ترجمه کرد.

۴. گاه عبارت درون کمانک (پرانتر) را به‌عنوان ترجمه‌ای دیگر می‌توان جایگزین عبارتی در ترجمه کرد و گاه نیز معادل عبارت ترجمه در متن اصلی عربی است و گاه آن را برای روانی ترجمه می‌توان افزود و گاه توضیحی درباره‌ی ترجمه است.

که در آن خدا فرمان برداری می شود^۱ (سمهودی، ۱۴۲۲: ۸۴/۱)

که «لأن السلطان يسكن المدن فتقام له الطاعة فيها» (چرا که پادشاه در شهرها می‌زید و در آن (برایش) فرمان برداری (بپا) می‌شود) در توجیه وضع لفظ مدینه از ماده‌ی دی ن برای شهر^۲، بسیار رساست و واژه‌ی فارسی «شهریار» (فرمان‌روا/پادشاه) را که از شهر است، بیاد می‌آورد. این وجه تسمیه با ذهنیت امروز درباره‌ی شهر نیز سازگار است؛ زیرا نهادهای اصلی حکومتی/دولتی در شهراند و قانون‌گذاری و قانون‌پذیری در شهر بسیار پررنگ و آشکار است.

چنان‌که از نقل پیشین از مختار الصحاح آشکار است، رازی احتمال دوم را از دی ن به معنای ملک می‌داند. او در این باره چنین می‌گوید:

قیل من دینت أی مُلکَت (رازی، ۱۹۸۶: ۲۵۸)

که آشکارا، «من دان إذا أطاع» در کلام سمهودی با «من دینت أی ملکَت» در سخن رازی سازگار است؛ زیرا اطاعت/فرمان‌بری از لوازم ملکیت/دارایی است.

جفری در واژه‌های دخیل در قرآن مجید مدینه را افزوده می‌داند. او نخست از لسان العرب ابن منظور (۶۳۰ تا ۷۱۱ ق) دو احتمال یاد شده را طرح می‌کند (جفری، ۱۳۷۲: ۳۷۶) و سپس می‌نگارد:

حقیقت آن است که واژه از ریشه‌ای که با دان خویشاوند است، گرفته شده؛ اما ساخت واژه به هیچ وجه عربی نیست (همان)

و آن را برگرفته از آرامی می‌پندارد^۳. جفری درباره‌ی چگونگی این اخذ و انتقال

۱. مدینه الرسول من مدن بالمکان إذا أقام أو من دان إذا أطاع فالمیم زائدة لأن السلطان يسكن المدن فتقام له الطاعة فیها أو لأن الله تعالی يطاع فیها

۲. زمخشری (متوفای ۵۳۸ ق) در *أساس البلاغة* ماده‌ی م د ن را نیاورده (زمخشری، ۱۴۱۹: ۲/۲۰۰) و در دی ن از مدین و مدینه بمعنای عبد و أمه سخن گفته؛ اما مدینه بمعنای شهر را بحث نکرده است (همان: ۱/۳۰۶) که شاید کسی بگوید: او مدینه بمعنای شهر را بیرون از این دو ماده می‌پندارد و شاید آن را «دخیل» می‌داند.

۳. مصطفوی مدینه را برگرفته از عبری و سریانی می‌داند و باور دارد واژه‌های با ریشه‌ی م د ن مانند تمدن و تمدین از آن بطور انتزاعی برگرفته شده (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۵۷/۱۱).

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۱۱

شرحی نمی‌دهد؛ اما در پایان می‌گوید:

از آرامی واژه وارد زبان فارسی میانه شده (همان)

و این را به ذهن متبادر می‌کند که شاید واژه از فارسی میانه وارد تازی شده که اگر چنین باشد، بر چرایی بهره‌گیری پربسامد اندیشمندان ایرانی مانند فارابی و مسکویه از آن نوری می‌تاباند.

صفت نسبی مدنی در فرهنگ‌های عربی

داوری میان این آرا دشوار است و این نوشته در مقام آن نیست؛ از این رو، جا دارد به دیگر احکام مرتبط با مدینه پرداخت. خلیل در کتاب العین در این باره می‌نویسد:

و نسبت به مدینه برای انسان، «مدنی» ست [؛ ولی] «کبوتر مدینی» [بکار می‌رود؛ پس] میان انسان و کبوتر [در نسبت به مدینه] گوناگونی است...^۱ (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵۳/۸)

و وصف مدنی را که منسوب به المدینه است، ویژه‌ی انسان می‌داند^۲ که تأمل برانگیز است؛ زیرا واژه‌ی مدنی در «حکمت عملی» که درباره‌ی «انسان» (مختار مرید) است و به‌ویژه در «سیاست مدن»، پرکاربرد است و فارابی (۲۶۰ تا ۳۳۹ ق) «العلم المدنی» و «العلم الإنسانی» را دو عنوان برای یک علم می‌داند:

ثم بعد ذلك یشرع فی العلم الإنسانی ... وهذا هو العلم المدنی (فارابی، ۱۹۹۵: ۴۶)

مصصح کتاب العین پیش از گزاره‌ی یادشده از آن، نقل ازهری (۲۸۲ تا ۳۷۰ ق) در

تهذیب اللغة از آن را می‌آورد که گویا در نسخه‌های در دسترس نیست:

المدینه اسم مدینه الرسول علیه السلام خاصة (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵۳/۸؛ ازهری، ۱۳۹۶:

۱. والنسبة إلى المدینه مدنی للإنسان وحمامة مدینه فرق بین الإنسان وحمامة

۲. این منظور در کاربرد مدنی، جامه را نیز مانند انسان می‌داند و گویی کاربرد مدینی را ویژه‌ی پرندگان و جانوران می‌پندارد: «فالرجل والثوب مدنی والطیر ونحوه مدینی لایقال غیر ذلك» (ابن منظور، بی‌تا: ۴۱۶۱) و باور دارد که جز این گفته نشده و نیز ازهری از لیث این گونه نقل می‌کند: «والنسبة للإنسان مدنی فأما الطیر ونحوه فلا یقال إلا مدینی وحمامة مدینه» (وجاریة مدینه) (ازهری، ۱۳۹۶: ۱۴۵/۱۴)، گر چه میان دوا برو (کنیز مدینی) در نسخه‌ای از تهذیب اللغة آمده است.

و به ذهن متبادر می‌کند که گویی خلیل تمایز دو وصف مدنی و مدینی را مانند ابن منظور در *لسان العرب* (ابن منظور، بی تا: ۴۱۶۱)، درباره‌ی مدینه الرسول می‌گوید؛ چنان که یاقوت حموی (۵۷۴ تا ۶۲۶ ق) در *معجم البلدان* مانند ازهری در *تهذیب اللغه* از لیث بن مظفر (قرن دوم هجری)^۱ چنین نقل می‌کند:

و لیث گفت: مدینه به‌طور ویژه، نامی برای شهر پیامبر خداست و برای انسان نسبت [بدان شهر] «مدنی» است؛ اما [در] کاروان و ماندش، [وصف نسبت به مدینه] جز «مدینی» گفته نمی‌شود^۲ (یاقوت، بی تا: ۹۸/۵)

و نیز می‌نگارد:

و مشهور {نزد ما}^۳ این است که [وصف] نسبت به شهر پیامبر، مطلقانه^۴ (به‌طور مطلق/همیشه) مدنی و به شهرهای دیگر مدینی است [که این گوناگونی تنها] برای فرق‌گذاری است و نه برای علتی دیگر (علتی دیگر ندارد)^۵ (یاقوت، بی تا: ۹۸/۵)

و وصف مدنی را برای مدینه الرسول و وصف مدینی^۶ را برای شهرهای دیگر

۱. ازهری درباره‌ی کتاب *العین* در مقدمه‌ی *تهذیب اللغه* می‌نگارد: «ولم أر خلافاً بین اللغویین أن التأسیس المجمع فی أول کتاب العین لأبی عبدالرحمن الخلیل بن أحمد وأن ابن المظفر أكمل الكتاب علیه بعد تلفقه إياه عن فیه» (همان: ۴۱/۱)؛ از این رو آنچه از لیث نقل می‌کند، از کتاب *العین* است.

۲. وقال الليث المدينة اسم لمدينة رسول الله خاصة والنسبة للإنسان مدني فأما العبر ونحوه فلا يقال إلا مديني

۳. عبارت درون ابرو (آکولاد) ترجمه‌ی عبارتی در متن اصلی عربی است که نیازی بدان در ترجمه فارسی نیست، ولی می‌تواند خوانده شود.

۴. یکی از بهترین راه‌های ترجمه‌ی بسیاری از واژه‌های تنوین‌دار منصوب تازی مانند حال و تمیز (معمولاً، عمداً، لطفاً و ...) یا بتعبیری، فارسی‌سازی (تفریس) این دست واژه‌ها که در نوشتار و گفتار فارسی‌زبانان فراوان به کار می‌رود، بهره‌گیری از پسوند بسیار زایای اسم‌ساز، صفت‌ساز و قیدساز «-آنه» (کلباسی، ۱۳۸۰: ۱۰۳ و ۱۰۴) است. (معمولانه، عمدانه/به‌عمد، لطفانه و ...) در بکارگیری این روش، میر شمس‌الدین ادیب سلطانی گوی سبقت را در ترجمه‌های پراچ بی‌مانندش از همگان ربوده است.

۵. والمشهور عندنا أن النسبة إلى مدينة الرسول مدني مطلقاً وإلى غيرها من المدن مديني للفرق لا لعلة أخرى (همان:

۹۸/۵)

۶. البته، شاید کسی بگوید: اگر مدینه از م د ن باشد، موافق این قاعده که در جمع، نسبت و تصغیر واژه به ماده‌ی

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۱۳

می‌شمارد که این نیز اندیشه‌زاست؛ زیرا چنان که آمد، مدنی در آثار سیاست مدن فراوان بکار می‌رود و شاید آنان که از واژه‌ی مدنی در گزارش تازی کتاب‌های یونانی در حکمت عملی بهره برده‌اند، بدین تفاوت در کاربرد آگاه بوده‌اند و به‌طور ویژه مدینه الرسول را در ذهن داشته‌اند؛^۱ ولی ازهری در ادامه‌ی نقل خود از لیث می‌نویسد:

و هر زمینی که پیرامونش برج و بارویی (میانه‌اش دژی) ساخته شود، مدینه (شهر) است و نسبت به آن مدنی است.^۲ ... (ازهری، ۱۳۹۶: ۱۴/۱۴۵)

که گویی تا «فهی مدینه» در نسخه‌های کتاب العین هست (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵۳/۸). این نقل در نگاه نخست ناقض مدعای پیشین است.^۳ (البته، این مدعا با تعبیر «المشهور عندنا» طرح شده)؛ ولی با مدعای تمایز میان انسان و کبوتر در وصف نسبت به المدینه که در کتاب العین آمده، سازگارست و تهافتی در آن نیست؛^۴ اما با توجه به تنها علت تمایز میان مدینه الرسول و دیگر شهرها در نسبتشان؛ یعنی برای فرق‌گذاری میانشان (للفرق لا لعلة أخرى) تا چنان که ابن منظور نقل می‌کند، باهم اشتباه نشوند، این دو گویا جمع پذیرند:

اصلیش رجوع می‌کند، نسبتش مدنی و اگر از دی ن باشد، نسبتش مدینی است که تأمل برانگیزست.

۱. شاید بتوان کاربرد پربسامد واژه‌ی مدنی در آثار حکمت عملی را نافی این مدعای فرهنگ‌نویسان دانست و برای توجیه کلام فرهنگ‌نویسان مدعاشان را محدود به مکان یا زمان یا هر دو کرد.

۲. اصل عربی این عبارت، «وکل أرض یبنی بها حصن فی أصطمتها فهی مدینه والنسبة إليها مدنی...» است که واژه «أصطمة» همان «أسطمة» (صفی‌پوری، ۱۳۹۶: ۱۷۷۱/۲) از ریشه «س ط م» به معنای «تیزی» (حد) است، (رازی، ۱۹۸۶: ۱۲۶) و معانی وسط/میانه، مجتمع/فراهم آمده و معظم دارد؛ (صفی‌پوری، ۱۳۹۶: ۱۷۷۱/۲) که اگر معنای نخست یا دوم باشد، دژی در میان شهر است (کهن‌دژ/قهندز (معین، ۱۳۸۶: ۱۴۲۰/۲)) و اگر سومین باشد، سور/بارویی در پیرامون آن (ربض (صفی‌پوری، ۱۳۹۶: ۱۱۰۴/۲)) که گویی هر دو از نشانه‌های شهر است؛ چنان که حتا polis) πολις را walled city (شهر دیوار/سوردار) دانستند (Preus, 2015: 315).

۳. دهخدا اقوال صرفیان، لغویان و نسابه‌ها درباره‌ی صفت نسبی مدنی را «مضطرب» می‌داند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۵۵۵/۱۳).

۴. زیرا شاید انسان منسوب به مدینه الرسول را مدنی گویند و به هر چه جز آن اگر به مدینه الرسول نسبت داده شود و نیز به همه‌ی آن چه اعم از انسان و جز آن، به شهرهای دیگر نسبت می‌دهند، مدینی گویند.

و اگر به مدینه الرسول^۱ (درود و آفرین بر او باد) نسبت دهی، مدنی گویی و به مدینه المنصور، (شهر منصور)^۲ مدینی و به مدائن کسری، مدائنی؛ برای فرق گذاری میان نسبت‌ها تا باهم اشتباه نشوند^۳ (ابن منظور، بی تا: ۴۱۶۱)^۴

گفتنی است که ابن منظور در *لسان العرب* می نویسد:

وکل أرض یبنی بها حصن فی أصطمنتها فهی مدینه والنسبة إليها مدینی (همان:

۴۱۶۱)

که همان عبارت ازهری است؛ جز آن که بجای لفظ مدنی، واژه‌ی مدینی آمده که در این صورت، تنافی یادشده در میان نیست.

وصف مدنی در تقسیم سوره‌ها و آیات قرآن به مکی و مدنی

تقسیم آیات و سوره‌های قرآن به مکی و مدنی امروزه بسیار نام‌آشناست؛ ولی هنوز در اعتبار این تقسیم اختلاف و گفتگوست؛ اما باید بررسی کرد که این دو وصف عربی مکی و مدنی کی پدید آمده و برای سوره‌ها و آیات بکار رفته است.

از کهن ترین کتاب‌ها که این تقسیم را دارد، *تنزیل القرآن بمکه والمدینه* از محمد بن مسلم زهری (۵۸ تا ۱۲۴ ق) است؛ ولی در این کتاب دو وصف مکی و مدنی بکار نرفته و این چنین آمده:

۱. باید دانست که «المدینه» (۷۳) نامی از نام‌های «مدینه الرسول» (۷۴) است (سمهودی، ۱۴۲۲: ۸۵/۱ و یاقوت، بی تا: ۹۸/۵) که آن را فیروزآبادی (متوفای ۸۱۷ ق) «مدینه النبی» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۲۷۰/۴) و یعقوبی (متوفای ۲۸۴ ق) «مدینه رسول الله» (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۵۱) گفته‌اند.

۲. شهرهایی مانند مدینه جابر، مدینه محمد بن الغمر و ... (یاقوت، بی تا: ۹۴/۵) ترکیبی اضافه از مدینه و نامی دیگرند؛ اما شاید المدینه (مدینه تنها) را فقط همان مدینه الرسول دانستند؛ از این رو، منسوب بدان را برای تفاوت گذاری مدنی گویند؛ البته شاید کسی بگوید که الف و لام المدینه بدل از مضاف الیه الرسول است.

۳. و إذا نسبت إلى مدینه الرسول علیه الصلوة والسلام قلت مدنی وإلى مدینه المنصور مدینی وإلى مدائن کسری مدائنی للفرق بین النسب لئلا یختلط (ابن منظور، بی تا: ۴۱۶۱)

۴. فیروزآبادی در *القاموس المحیط* می‌نگارد: «والنسبة إلى مدینه النبی (ص) مدنی وإلى مدینه المنصور وأصفهان وغیرهما مدینی أو للإنسان مدنی والطائر ونحوه مدینی» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۲۷۰/۴)

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۱۵
هذا كتاب تنزیل القرآن وما شاء الله أن يعلم الناس ما أنزل بمكة وما أنزل منه بالمدينة
(زهري، ۱۴۱۸: ۳۷)

و نیز آمده:

فأول ما أنزل الله بمكة (زهري، ۱۴۱۸: ۳۷)

ثم يأتي ما أنزل بالمدينة ... وعدد ما أنزل بالمدينة ... وهى هذه فأول ما أنزل بالمدينة
(زهري، ۱۴۱۸: ۴۱)

وكان إذا أنزلت سورة بمكة كتبت بمكة (زهري، ۱۴۱۸: ۴۲)

بدرالدین زرکشی (۷۴۵ تا ۷۹۴ ق) در البرهان فی علوم القرآن از برهان‌الدین جعبری
(۶۴۰ تا ۷۳۲ ق) نقل می‌کند که می‌گوید:

قال علقمة عن عبدالله كل سورة فيها يا أيها الناس فقط أو كلاً أو ... فهى مكية ...
وكل سورة فيها فريضة أو حد فهى مدنية (زرکشی، بی تا: ۱۸۹/۱)

گویا مقصود از عبدالله در این نقل، عبدالله بن مسعود (متوفای ۳۲ ق) است؛ ولی از آن‌جا که در نقل‌های دیگر، عبارت‌هایی چون فهو بمكة و فهو بالمدينة آمده (زرکشی، بی تا: ۱۸۹/۱ و ۱۹۰)، نمی‌توان اطمینان داشت که ابن مسعود یا علقمة بن قیس (متوفای ۶۲ ق) واژه‌های مکی و مدنی را بکار برده‌اند.

در خبری^۱ آمده که یونس بن حبيب (۹۴ تا ۱۸۲ ق) در پرسشی از ابوعمرو بن العلاء (۶۸ تا ۱۵۴ ق)، واژه‌های مکی و مدنی را بکار برده و او از ابوعمرو نقل می‌کند که این پرسش را از مجاهد بن جبر (۲۱ تا ۱۰۵ ق) کرده و مجاهد نیز آن را از ابن عباس (۳ تا ۶۸ ق) پرسیده است. از این نقل چنین به ذهن می‌رسد که مجاهد نیز در پرسش از ابن عباس، این دو وصف نسبی مکی و مدنی را آورده:

... سألت أبا عمرو عن تلخيص الآي المكي والمدني من القرآن فقال أبوعمرو سألت مجاهدا كما سألتني فقال سألت ابن عباس ذلك فقال ... (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳۸/۳۵ و

۱. وصف مدنی در قرآن نیامده و گویا از معصومان علیهم‌السلام خبری که نسبت مدنی در آن بکار رفته باشد، نقل نشده است.

سیوطی، بی تا: ۴۸/۱ و ۴۹)

در آن چه که همام بن یحیی (۸۰ تا ۱۶۳ ق) درباره‌ی الناسخ والمنسوخ از قتاده بن دعامة (۶۱ تا ۱۱۸ ق) نقل کرده، آمده:

قال حدثنا همام عن قتاده... قال هذا مدنی وسائر القرآن مکی (قتاده، ۱۴۰۴: ۵۲)

که گویی قتاده یا همام از نسبت مدنی بهره برده‌اند.

با این نقل‌ها نمی‌توان اطمینان داشت که در سده‌ی نخست هجری قمری وصف نسبت مدنی برای سوره‌ها و آیات بکار رفته؛ زیرا (دور نیست که نقل به مضمون باشند و) تعبیری چون بالمدينة چنان که در بسیار و شاید بیش‌تر نقل‌ها نیز آمده^۱، به سادگی آن را می‌رسانده^۲ و نیز آشکارا، در فرهنگ‌های کهن لغت عربی که پیش‌تر از آن‌ها نقل شد، هیچ‌جا واژه‌ی مدنی به‌عنوان صفت آیات یا سوره‌های قرآن نیامده، به‌ویژه شاید از آن‌رو که لغویان و فرهنگ‌نویسان، مدنی را ویژه‌ی انسان می‌پنداشتند؛ ولی با توجه بدان‌چه تاکنون آمد، شاید بتوان گفت که مدنی برای انسان، نبات و جماد (ثوب) و مدینی برای حیوانات و آنچه ملحق بدان یا در حکم آن است، استعمال می‌شود؛ پس رواست که مدنی برای سوره‌ها و آیات قرآن بکار رود؛ زیرا یا آنان بدان خاطر که تلفظ یا کتابت می‌شوند، جماد تلقی شدند؛ چنان که وصف مدنی برای خط نیز آمده: «فأول الخطوط العربية الخط المکی وبعده المدنی» (ابن ندیم، بی تا: ۸) و یا از آن‌رو که کلام الله‌اند، ملحق به انسان دانسته شده‌اند؛ ولی شاید کاربرد مدنی برای سوره‌ها و آیات نقض مدعای فرهنگ‌های عربی باشد؛ اما شاید بتوان برای توجیه فرهنگ‌ها چنان که پیش‌تر اشاره شد، مدعایشان را محدود به مکان یا زمان یا هر دو یا محدود به کاربردهای عرفی (دربرابر علمی) در حکمت و در

۱. سیوطی در *الإيقان* از ابن عباس نقل می‌کند: «قال سألت أبا بن كعب عما نزل من القرآن بالمدينة...» (سیوطی، بی تا:

۴۸/۱) یا از قتاده نقل می‌کند: «نزل فی المدینة من القرآن» (سیوطی، بی تا: ۵۷/۱) که «فی المدینة» آمده است.

۲. باید دقت شود که مدنی می‌تواند بسادگی تفسیرهایی گوناگون پذیرد؛ چنان که سه تفسیر برایش شده (زرکشی،

بی تا: ۱۸۷/۱؛ سیوطی، بی تا: ۴۵/۱ و ۴۶)؛ ولی در بالمدينة یا فی المدینة این چنین نیست و شاید تفسیری که با بالمدينة

سازگارست («أحدهما أن المکی ما نزل بمکة والمدنی ما نزل بالمدينة» (زرکشی، بی تا: ۱۸۷/۱؛ سیوطی، بی تا: ۴۵/۱ و

۴۶))، متقدم باشد و وصف مدنی پس از طرح تفاسیر دیگر بکار رفته است.

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۱۷

نسبت قرآن)) کرد.

واژه‌ی مدینه و مدنی در گزارش‌های تازی کتاب‌های یونانی در عصر ترجمه

گزارش تازی کهن اسحاق بن حنین از اخلاق نیکوماخس ارسطو

در گزارش تازی کهن *اخلاق نیکوماخوس* ارسطو که اسحاق بن حنین^۱ (۲۱۵ تا ۲۹۸ ق)، آن را به خامه کشیده، آشکارا، بارها واژه‌ی مدینه، جمعش، مدن و نسبتش، مدنی، برابر واژه‌های یونانی برگرفته از *πολις* (شهر)^۲، بکار رفته^۳ که برخی از آن‌ها، بعضی ترکیباتشان با دیگر واژه‌ها و نیز دیگر الفاظ عربی برابر آن کلمات یونانی، در جدول زیر فهرست شده است:

جدول ۱. واژه‌ی مدینه و مدنی در یونانی و عربی

یونانی	عربی
πόλις ^f	المدینه (۱۰۹۴ ب/۵۵) ^e
πόλεσι πόλεσιν	المدن (۱۰۹۴ الف/۵۵؛ ۱۰۹۴ ب/۵۵)

۱. از آن‌جا که اسحاق بن حنین «در ترجمه به کتاب‌های فلسفی میل داشت» و «به ترجمه آثار ارسطو عنایتی خاص داشت» و نیز «ترجمه‌هایش به دقت و نیکی شهره است» و «در ترجمه‌هایش، امانت و استواری را رعایت می‌کرد» (جمیلی، ۱۳۹۷: ۱۶۸ تا ۱۷۰) و او را می‌توان عصاره‌ی مترجمان پیشینش دانست، این مقاله واژه‌های مدینه و مدنی را نخست در *اخلاق* ارسطو با ترجمه‌ی اسحاق بررسی کرده؛ بویژه که این ترجمه، بسیار در جهان اسلام تأثیرگذار بوده است.

۲. درباره‌ی تاریخ واژه‌ی *πολις* در یونان و در زبان یونانی سخن درازست که در این مجال ننگنجد؛ ولی دست کم، می‌توان به واژه‌نامه‌ی نام‌ور یونانی به انگلیسی لیدل و اسکات (*A Greek-English Lexicon*) و فرهنگ تاریخی در دسترس فلسفه‌ی یونان باستان آنتونی پرتوس (*Historical Dictionary of Ancient Greek*) رجوع کرد.

۳. گویا چندان آشکار نیست که آن را از یونانی یا از سریانی به عربی درآورده (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۶۰ و جمیلی، ۱۳۹۷: ۱۶۸)؛ ولی دور نیست که آن را از سریانی گزارش کرده باشد؛ زیرا کم نیست کتاب‌هایی را که اسحاق از ترجمه‌ی سریانی بویژه پدرش به تازی برگردانده است.

۴. کاربردهای دیگر گونی، همان‌گونه که در متن یونانی اخلاق آمده، در جدول ذکر شده.

۵. در دواپرو نخست نشانی استانده‌ی آثار ارسطو و سپس شماره‌ی صفحه‌ی گزارش اسحاق می‌آید.

یونانی	عربی
πολιτική	صناعة تدبير المدن (1094 الف/٥٥) تدبير المدن (١٠٩٤ ب/٥٥) المدينة (١١١٦ الف/١٢٦) فن السياسة (١١٤١ الف/٢١٧) الحكمة السياسية (١١٤١ ب/٢١٩) السياسي (١١٤١ ب/٢١٩) السياسة (١١٤١ ب/٢٢٠) الشركة المدنية (١١٦٠ الف/٢٩٢)
πολιτικῆ κοινωνία	ترجمه نشده (١١٢٩ ب/١٧٥).
πολιτικός	صاحب تدبير المنزل (١٠٩٥ ب/٦٠) مدبر مدينة (١١٠٢ الف/٨٠) سائس المدينة (١١١٢ ب/١١٥) المدني (١١٧٨ ب/٣٥٢)
πολιτικοῦ βίου	السيرة المدنية (١٠٩٥ الف/٦٠) سيرة صاحب تدبير المدن (١٠٩٥ الف/٦٠)
φύσει πολιτικὸν	مدني بالطبع (١٠٩٧ ب/٦٦؛ ١١٦٩ ب/٣٢٥)
πολιτικῆς	السياسة (١٠٩٩ ب/٧٤) تدبير المدن (١٠٩٥ الف/٥٦) [صناعة السياسة] المدنية (١١٣٠ ب/١٧٩) الصناعة المدنية (١١٨١ الف/٣٦١)
πολιτικὸν πολιτικῶ	صاحب تدبير المدن (١١٠٢ الف/٨١)
πολίτας	أهل المدينة (١١٠٢ الف/٨٠) الذين من مدينة (١١٦٠ الف/٢٩١)
πολίται πολιτικά	أهل المدن (١١١٦ الف/١٢٦؛ ١١١٦ ب/١٢٩)
ἀρχαίων πολιτειῶν	السياسات القديمة (١١١٣ الف/١١٦)
ἄριστα πολιτεύοιντο	يسبرون سيرة فاضلة (١١١٢ الف/١١٤)
πολίτη	ترجمه نشده (١١٣٠ ب/١٧٩).
πολιτείας	المدينة (١١٣٠ ب/١٧٩؛ ١١٨١ ب/٣٦٢) سياسي (١١٤٢ الف/٢٢١)
πολιτικὸν δίκαιον	العدل المدني (١١٣٤ الف/١٩١؛ ١١٣٤ ب/١٩٢)

یونانی	عربی
δίκαιον τὸ πολιτικόν	
πολιτικοῦ	ترجمه نشده (۱۱۳۴ ب/۱۹۲). فی المدینة (۱۱۷۷ ب/۳۵۱)
πολιτεῖαι	سیر المدینة (۱۱۳۵ الف/۱۹۳)
πόλις ζημιοῖ	العار المدنی (السیاسی) (۱۱۳۸ الف/۲۰۴)
πολιτικούς	إدارة ... مدینة (۱۱۴۰ ب/۲۱۴) للمدن (۱۱۸۱ ب/۲۶۱)
πολιτικὴν	فن السیاسة (۱۱۴۱ الف/۲۱۷) التدبیر المدنی (۱۱۴۵ الف/۲۳۱) الفلسفة المدینة (۱۱۵۲ ب/۲۶۱) المدینة (۱۱۶۰ الف/۲۹۲)
πολιτεύεσθαι	إدارة المدینة (۱۱۴۱ ب/۲۱۹)
πολιτικοὶ	السیاسیون (۱۱۴۲ الف/۲۲۰) ترجمه نشده (۱۱۸۱ الف/۳۶۱).
πολιτικῆς πολιτείας πολιτικῆ	الهیئة المدینة (۱۱۶۰ الف/۲۹۲؛ ۱۱۶۳ ب/۳۰۵)
πολιτεῖαι	الأنواع المدینة (۱۱۶۰ ب/۲۹۳)
πολιτεῖαν πολιτείας	السیرة (۱۱۶۰ الف/۲۹۳؛ ۱۱۶۰ ب/۲۹۴)
πολιτεῖαι πολιτειῶν	السیر (۱۱۶۰ ب/۲۹۴؛ ۱۱۶۱ الف/۲۹۵)
πολιτικάι	المدینة (۱۱۶۱ ب/۲۹۷)
πόλεως	المدینة (۱۱۶۲ الف/۲۹۹)
πολιτικόν	فی المدینة (۱۱۶۲ الف/۲۹۹)
πολιτείας πολιτικά	السیرة المدینة (۱۱۶۳ ب/۳۰۴؛ ۱۱۸۰ ب/۳۶۰)
πολίταις	أهل مدینته (۱۱۶۵ الف/۳۱۰) المدنین (۱۱۷۷ ب/۳۵۱)
πολιτικὴ δὴ φίλια	محبة مدینة (۱۱۶۷ ب/۳۱۸)
πολιτικῶς	نوع مدنی (۱۱۷۱ الف/۳۲۹)
πολιτικοῖς	الأشیاء المدینة (۱۱۷۷ ب/۳۵۰) [السیاسة] المدینة (۱۱۷۷ ب/۳۵۱)

یونانی	عربی
πράξεων αἰ πολιτικάι	الأعمال المدنية (۱۱۷/ب/۳۵۱)
πολιτευόμενοι	الأقوایل المدنية (۱۱۸۱/الف/۳۶۱)
πολιτικῆς	مدنیا (۱۱۸۱/الف/۳۶۱) المدنیة (۱۱۸۱/الف/۳۶۱)
πολιτειῶν αἰ συναγωγαἰ	اجتماعات المدينة (۱۱۸۱/ب/۳۶۲)
πολιτείας	المدنیة (۱۱۸۱/ب/۳۶۲)
πολιτειῶν πολιτεύονται πολιτεία	سیر (۱۱۸۱/ب/۳۶۲) السیر (۱۱۸۱/ب/۳۶۲)

از این کاربردها آشکار است که اسحاق واژه‌های برگرفته از *πολις* در *اخلاق* ارسطو را سه گونه ترجمه کرده است:

۱. مدینه و هم‌خانواده‌هایش^۱
۲. سیاست و هم‌خانواده‌هایش
۳. سیره و هم‌خانواده‌هایش

که گونه‌ی نخست، از نظر معنای اصلی لغوی، با لفظ یونانی یکسان و همانند است؛ زیرا هر دوی مدینه و *πολις* به معنای «شهر» اند و نیز بسامدش بیش از آن دوست و از آغاز تا پایان کتاب بکار رفته است.

گروه دوم نخستین بار در ۱۰۹۹ ب استعمال شده؛ ولی در ۱۱۴۱ ب و ۱۱۴۲ الف پربسامد آمده^۲ و اسحاق از گروه سوم نخست در ۱۱۱۲ الف بهره می‌برد؛ البته، این گروه

۱. در گزارش تازی *اخلاق* اسحاق تدبیر، إدارة، سیاست و سیره با مدینه یا مشتقاتش در ترجمه‌ی لفظی از *πολις* همراه شده. سومی و چهارمی از آن‌جا که گاه جداگانه و بنهایی برابر آن واژه‌های یونانی آمدند، در دسته‌هایی مستقل ذکر شدند؛ اما نخستین و دومی چون چنین نیستند، از همان گروه نخست بشمار می‌آیند.

۲. این که چرا ناگهان در بخشی از گزارش گروه دوم را پربسامد بکار برده، جای پرسش و نیازمند بررسی است؛ ولی بی‌گمان، مترجم چنان نیست که در برابریابی و برابرگذاری در طول ترجمه‌اش که تدریجی در زمان‌های گوناگون و گاه با فواصل طولانی است، یکسان بیندیشد و شاید در لحظه‌ای معادلی را سزاوارتر بیابد و بیش تر پسندد و آن را بکار گیرد؛ ولی پیش و پس از آن چنین نباشد و از مترجمان آن دوران که با قلم بر کاغذ می‌نگاشتند، نمی‌توان چندان انتظار داشت که بخش‌های ترجمه‌شده را دگرگون کنند و نظر یا سلیقه‌ی آن لحظه‌شان را اعمال نمایند؛ بویژه اگر

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۲۱

پیش‌تر، در آمیزش با گروه نخست بکار رفته و در ۱۱۸۱ ب نیز پربسامد است. در گزارش اسحاق، مدنی گاه تنها^۱ و بسیار در ترکیب واژه‌های شرکۀ، هیأه، سیره، أعمال، أقوال، اشیاء، تدبیر، فلسفه، عار و ... آمده و اگرچه گویا کاربردهای گروه نخست و دوم را یکی می‌داند؛ اما به نظر می‌رسد که اسحاق گروه نخست را بیش از دوم، سزاوار و شایان به کارگیری در گزارش تازی و برابر نهی با واژه‌های برگرفته از *πολις* یونانی دانسته؛ اما چنان‌که از برخی گزارش‌های تازی متن‌های فلسفی یونانی عصر ترجمه مانند ترجمه‌ی عربی^۲ *مابعدالطبیعه*ی ارسطو^۳:

وإن كانت مبادیء كثيرة لم توجد الهویات بخیر السیاسة^۴ بل لاتحمد كثرة الرؤساء
لكن الرئيس واحد (ابن رشد، ۱۹۳۸: ۱۷۳۳/۳/۱۰۷۶ الف)

و گزارش تازی ابن بهرزی (قرن ۲ و ۳ ق) با نام *حدود المنطق* از برخی آثار ارسطو:
فمنه السیاسة العامة وسیاسة الخاصة وسیاسة المرء نفسه (ابن بهرزی، ۱۳۵۷: ۱۱۱)
و نیز *فن الشعر* ارسطو با ترجمه‌ی عربی ابی بشر متی بن یونس (متوفای ۳۲۸ ق):
كما هو فعل السیاسة والخطابة ... غیر ما یقولون علی مجری السیاسة (ارسطو، ۱۹۵۳:
۱۴۵۰/۹۹ ب)

آشکارست و نیز از بعضی نوشتارهای حکمی عربی آن دوره مانند *المنطق* ابن مقفع^۵:
ثم القسم الثاني الذي هو العمل وهو التدبير والسیاسة ثلاثة أقسام الرجل منها سیاسة

معادل‌های دیگر نیز نادرست نباشد.

۱. مدنی وصف است و آن‌جا نیز که بتنهایی آمده، موصوفش مضمراً/مقدرست و گویا گاه انسان (الإنسان المدنی) است و شاید اگر مدنیت را برای انسان طبیعی و ضروری بدانیم، صفت مدنی برایش توضیحی است و احترازی نیست و شاید بتوان گفت که از این‌روست که موصوف حذف شده است.

۲. گویا گزارش تازی اسطاط است که برای کندی ترجمه می‌کرده (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۶۰ و افان، ۱۳۸۹: ۵۲).

۳. ابن رشد (۵۲۰ تا ۵۹۵ ق) در شرح این بخش فقط از واژه‌ی *السیاسة* بهره برده (ابن رشد، ۱۹۳۸: ۱۷۳۵/۳ و ۱۷۳۶).

۴. *السیاسة* ترجمه‌ی *πολιτεύεσθαι* است.

۵. ابن مقفع در آثارش واژه‌ی مدینه (ابن مقفع، ۱۴۰۹: ۲۳۵ و ۲۳۶)، جمعش، مدن (ابن مقفع، ۱۴۰۹: ۱۲۹) و حتی مدینه بمعنای مدینه الرسول (ابن مقفع، ۱۴۰۹: ۳۱۸) را بکار برده؛ اما از صفت نسبی مدنی یا مدینی بهره نبرده است.

العامه كسياسة الأمصار والكور ومنها سياسة الخاصة كسياسة الرجل أهل بيته وسياسة خاصة الخاصة كسياسة الرجل على أخلاقه وأعماله فإن على الرجل سياسة خاصة نفسه بأن يشبه بسياسة الملك القوى الحازم ... فمنتهى جميع أمر السياسة (ابن مقفع، ۱۳۵۷: ۳ و ۴)

پیداست^۱، گویا دیگر مترجمان و نویسندگان، گروه دوم را به عنوان برابر نهاد *πολις* و مشتقاتش سزاوارتر یافتند^۲ و بکار بردند^۳؛ اما در این میان، ابویوسف کندی (۱۸۵ تا ۲۵۶ ق) اگرچه از واژه‌ی سیاست بارها بهره برده^۴:

وهی کتبه فی الأخلاق أعنی أخلاق النفس و سیاستها (کندی، ۱۳۶۹: ۳۶۹)
وَأما غرضه فی کتبه الخلقیة السیاسیة ... فی أخلاق النفس و سیاستها ... وقسم السیاسیة (کندی، ۱۳۶۹: ۳۸۴)

اما صفت نسبی مدنی را نیز در کمیۀ کتب *أرسطوطاليس* وما يحتاج إليه فی تحصیل *الفلسفة* استعمال می نماید:

وَأما غرضه فی کتابه الثانی منها وهو المسمى بوليطيقى أى المدنی الذى کتبه إلى بعض إخوانه ففى مثل ما قال فی الأول وتکلم فيه أكثر على السیاسیة المدنیة (کندی، ۱۳۶۹: ۳۸۴)

۱. یحیی بن بطریق (متوفای حدود ۲۰۰ ق) در *سر الأسرار یا السیاسیة والفراسیة فی تدبیر الرئاسة* که بنادرست آن را از ارسطو دانستند، بارها واژه‌ی سیاست و برخی هم‌ریشه‌هایش را بکار برده (ابن بطریق، بی تا: ۶۵ و ۶۶)؛ ولی از گروه نخست بهره نبرده است.

۲. ابن ندیم (متوفای ۳۵۸ ق) از چندین کتاب یاد می کند که در آن عصر نگاشته یا ترجمه شده‌اند و *السیاسیة* یا ترکیبی از آن نام نام دارند (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۱۹۱، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۴۲ و ۵۲۶) که نشان جاافتادگی و پربسامدی این واژه در آن دوره است؛ ولی هیچ کتابی را که وصف مدنی در آن باشد، نام نبرده است.

۳. سیاست و واژه‌های هم‌خانواده‌ی آن (سائنس و ...) در کلمات معصومان علیهم السلام (مانند *نهج البلاغة* و *غرر الحکم*) در معانی همانند کاربردهای حکمی پرشمار بکار رفته که اگر چه قاطبه‌ی آن‌چه از ایشان نقل شده، «نقل به مضمون» است؛ اما این فراوانی نشان‌گر آن است که معصومان لفظ سیاست و هم‌خانواده‌هایش را بکار برده‌اند و شاید این کاربردها نشان پیشینه‌ی کهن استعمال این الفاظ در آن دست معانی حکمی پیش از عصر ترجمه باشد و کاربرد پربسامد گروه دوم را در گزارش تازی *πολις* و واژه‌های برگرفته از آن، توجیه کند.

۴. نام چندیک از کتاب‌های او واژه‌ی سیاست را دربر دارد: *الکبری فی السیاسیة و فی سیاسیة العامه* (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۷۰)

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۲۳

که آشکارا، واژه‌ی یونانی *πολιτικά* (سیاست) را که عنوان کتاب ارسطوست و بولیپتیکی معربش است، مدنی ترجمه کرده و شاید کسی بگوید: گویا او نخستین کسی است که گروه نخست را برابر *πολις* و هم خانواده‌هایش نهاد^{۲۱} و شاید در میان مترجمان،

۱. نام کتاب افلاطون را که امروزه *جمهور/جمهوری/جمهوریت (Republic)* می‌گویند و در یونانی *πολιτεία* هم خانواده‌ی *πολις* است، در عصر ترجمه، به تازی *السیاسة* برگردانده‌اند (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۴۹)؛ ولی آن (گزارش حنین بن اسحاق) و نیز گزارش تازی *نوامیس* (گزارش حنین و یحیی بن عدی) او به دست ما نرسیده که برسیم آیا در ترجمه‌ی *πολις* و مشتقات آن از گروه نخست بهره برده یا نه و هم چنین نام کتاب *πολιτεία (Politics)* ارسطو نیز در عربی *السیاسة* شده (همو، بی تا: ۳۴۵) چنان که در نسخه‌ای از *إحصاء العلوم* فارابی آمده: «وهذه فی کتاب بولیپتیکی وهو کتاب السیاسة لأرسطوطاليس» (فارابی، ۱۹۶۸: ۱۲۸) که چنین بذهن متبادر می‌شود که فارابی *سیاست* ارسطو را خوانده بلکه ترجمه‌ی آن را در دسترس داشته؛ اما چنان که نقل ست، تنها دو مقاله از *سیاست* ارسطو به تازی برگردانده شده: «وَأما کتبه فی تدبیر المنزل والمدن فلم ینقل إلى العربیة إلا ما یوجد من کتبه فی تدبیر المدن وهو مقالاتان وقد ذکرنا فی فهرست مصنفاته» (مسکویه رازی، ۱۳۹۶: ۲۹) که به دست ما و حتی فیلسوفان میانه نیز نرسیده؛ چنان که ابن رشد در تلخیص *جمهوری* افلاطون مطابق گزارش تازی عبیدی می‌نگارد: «بینما یتضمن الجزء الثاني منه کتاب السیاسات لأرسطو وهو لیس فی متداول أیدینا الآن» (ابن رشد، ۱۹۹۸، عبیدی: ۶۶ و ۶۷) و برابر گزارش عربی شحلان می‌نویسد: «لأنا لم نحصل علی کتاب أرسطو» (ابن رشد، شحلان: ۷۳)؛ از این رو، درباره‌ی بکارگیری گروه نخست در ترجمه‌ی *πολις* و مشتقاتش در این گزارش نیز نمی‌توان نظری داشت.

۲. اگر چه چنان که در پانوشت پیشین گفته شد، گزارش تازی *سیاست* افلاطون به دست ما نرسیده؛ اما احمد بن یوسف (۲۲۰ تا ۲۹۹ ق) در کتاب *العهد اليونانیة المستخرجة من رموز کتاب «السیاسة» لأفلاطون وما انضاف إليه* که مدعی است آن از *سیاست* افلاطون برگرفته، با آن که بیش تر از واژه‌ی *سیاسة* بهره برده: «... إلى سیاسة الأمن وإصلاح البلدان» (بدوی، ۱۹۵۴: ۳۲)، عبارت «تدبیر المدن» را نیز استفاده کرده: «وقد جرى مجرانا فی تدبیر المدن» (همان: ۳۲) و بسیار نیز از دو واژه‌ی تدبیر و سیره بتنهایی بهره می‌برد که در سراسر کتاب پراکنده‌اند؛ اما تأمل برانگیزست که فراوان واژه‌ی بلدان را بکار برده: «واعلم أن أضر ما منیت به فی بلد من البلدان» (همان: ۳۸) که چونان جایگزینی برای مدن/مدائن است و نیز بسیار واژه‌ی مملکه را استعمال کرده: «وأنک شاغل لمحله من المملکة» (همان: ۵۴) که مدینه را تداعی می‌کند. هم چنین با آن که در پانوشت پیشین اشاره شد که ترجمه‌ی عربی *نوامیس* افلاطون نیز باقی نمانده؛ اما فارابی که با توجه به آثارش مدینه و مشتقاتش را بسیار بکار می‌برد، در *تلخیص النوامیس* بارها *سیاسة* و مشتقاتش را استعمال می‌کند: «ثم صرح بأن تلك السیاسات ... فی جمیع ما یساس ... ومنهم سائسا» (فارابی، ۱۳۹۵: ۱۳۸) و مدینه و جمعی، مدن را نیز بسیار می‌آورد: «هذا فی المدینة نفسها ... والمدن الأخری» (همان: ۱۴۲) و بویژه از ترکیب أهل المدینة فراوان بهره می‌برد: «إذ لیس لأهل المدینة سبیل إلى المقام» (همان: ۱۴۶) و یک بار نیز صفت نسبی مدنی را بصورت جمع استفاده کرده: «ثم شرع فی ذکر أرزاق المدنین» (همان: ۱۴۷) و اگر فارابی در این تلخیص همان تعبیر ترجمه‌ی عربی را بکار برده و از ترجمه‌ی یحیی بن عدی (۲۸۰ تا ۳۶۴ ق) بهره برده، از آن جا که او متأخر از

اسحاق این برابر نهی را بیش از دیگران در گزارش تازی *اخلاق نیکوماخوس* ارسطو پسندیده و بکار برده است.

گزارش کهن خطابه‌ی ارسطو از مترجمی ناشناس

گفتنی است که ترجمه‌ای کهن از *Ρητορική* (ریطوریکا یا الخطابه) ارسطو به عربی برجاست که در آن مدینه و وصف نسبی مدنی و نه مدنی (گروه نخست)، بارها بکار رفته است:

... إلى أن يحفظ أهل مدينته ... فإن أمر المدينة إنما ... کم أنواع المدينيات ... أن مراتب التدبير کلها المدينية المحکمة ... وهو تدبير المدينة (ارسطو، ۱۹۷۹: ۲۱)^۱
فقد ينبغي أن تؤخذ جميع المدينيات أو التدبيرات ... والنافعة هي آلتی فيها خلاص المدينية ... تقسم على حسب المدينيات فعلی قدر ما توجد المدينيات ... فالدمقراطية في المدينية ... سميت هذه المدينية ... أعنى المدينية ... کل واحدة من المدينيات (ارسطو، ۱۹۷۹: ۳۶ و ۳۷)

گویا مترجم این گزارش تازی نامعلوم است. این ندیم در *الفهرست* درباره‌ی گزارش تازی *الخطابه*ی ارسطو چنین می‌نگارد:

الكلام في ريطوريقا ومعناه الخطابه يصاب بنقل قديم وقيل إن إسحاق نقله إلى العربية

کندیست، فضل تقدمی در بهره‌گیری از گروه نخست ندارد و اگر فارابی از ترجمه‌ی حنین بن اسحاق (۱۹۴ تا ۲۶۴) که هم‌عصر کندیست، استفاده کرده، حنین و کندی در این استعمال هم‌آوردند و نمی‌توان تشخیص داد که چه کسی مقدم بر دیگریست. گفتنی است که ابن رشد سیاست افلاطون را تلخیص کرده که به دست ما نرسیده؛ ولی گزارش عبری آن بقلم شموئیل بن یهودا باقیمانده که یک بار با نام *تلخیص السياسة* از روی دو ترجمه‌ی انگلیسی و بار دیگر بی‌واسطه با نام *الضروری فی السياسة*، به عربی برگردانده شده و در هر دو مدینه و مشتقاتش و بویژه وصف نسبی مدنی بکار رفته که شاید نشان آن باشد که در متن ابن رشد نیز استعمال شده و اگر ابن رشد سیاست را مبتنی بر ترجمه‌ی حنین تلخیص کرده باشد، شاید بتوان گفت در آن نیز مدینه و مشتقاتش بکار رفته است.

۱. اگر چه جای بررسی ست که فارابی (ارسطو، ۱۹۷۹: ح؛ فارابی، ۱۹۷۶: ۴ و ۵) و ابن رشد آثارشان را درباره‌ی خطابه مبتنی بر کدام ترجمه‌ی خطابه‌ی ارسطو پدید آوردند؛ اما در برای نمونه، ابن رشد در *تلخیص الخطابه*ی ارسطو، بجای انواع المدينيات از اصناف السياسات و بجای تدبير المدينة از السياسة بهره برده (ابن رشد، بی‌تا: ۳۸).

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۲۵

ونقله إبراهيم بن عبدالله^۱ فسرہ الفارابی أبونصر رأیت بخط أحمد بن الطیب هذا الكتاب نحو مائه ورقة بنقل قدیم (ابن ندیم، بی تا: ۳۴۹)

که اگر اسحاق مترجم آن باشد، به کارگیری گروه نخست در این گزارش، نامنتظره نیست؛ اما اگر ابراهیم بن عبدالله آن را ترجمه کرده، از آنجا که مقدم بر کندی و اسحاق نیست^۲، شاید متأثر از آنهاست؛ ولی بدوی این دو احتمال را باور ندارد؛ زیرا این ترجمه‌ی ناپخته را ناراست، ناروان و نارسا می‌داند که در آن از واژه‌هایی ناآشنا بهره رفته که دریافت متن را دشوار می‌کند:

و این ترجمه‌ی عربی که عرضه می‌کنیم، متأسفانه، پرخطا از کاردرآمده [و] از معانی متن منحرف شده و آن را بد فهمیده است و مترجم ناشناس آنچه را فهمیده، بلکه بد فهمیده، با واژه‌ها و اصطلاحاتی ناآشنا تعبیر کرده که فهم چرایی و راز بهره‌گیری از آنها دشوار است ... (ارسطو، ۱۹۷۹: و)

و این دو، اسحاق و ابراهیم^۳، مترجمانی خوش‌فهم و چیره‌دست‌اند و چنین ترجمه‌ای از آنها بسیار دور است.

بدوی این ترجمه را که ابن ندیم تعبیر «نقل قدیم»^۴ را برایش بکار برده، متعلق به

۱. از این عبارت می‌توان چنین برداشت کرد که این کتاب دو (فارابی و ابراهیم) یا سه بار (گزارش کهن، فارابی و ابراهیم) به تازی ترجمه شده.

۲. ابن ندیم می‌گوید: ابراهیم بن عبدالله مقاله‌ی هشتم طویبقای ارسطو را گویا از روی ترجمه‌ی سریانی اسحاق به تازی درآورده است (ارسطو، ۱۹۷۹: ز): «الكلام فی طویبقا نقل إسحاق هذا الكتاب إلی السریانی ونقل ابن عدی الذی نقله إسحاق إلی العربی ونقل الدمشقی منه سبع مقالات ونقل إبراهيم بن عبدالله الثامنة» (ابن ندیم، بی تا: ۳۴۹)

۳. مصحح خطابه‌ی فارابی، باور دارد ابراهیم بن عبدالله ترجمه‌اش را پیش از وفات سوزانده است (فارابی، ۱۹۷۶: ۴).

۴. ابن ندیم در چند بخش از *الفهرست* عبارت نقل قدیم را بکار برده: «وقد توجد بنقل قدیم» (ابن ندیم، بی تا: ۳۴۹)، «یصاب بنقل قدیم ... نحو مائه ورقة بنقل قدیم» (همان: ۳۴۹)، «كتاب العقل والمعقول بنقل قدیم» (همان: ۳۵۴)، «كتاب المدخل إلی المجسطی بنقل قدیم» (ابن ندیم، بی تا: ۳۷۶) و «رأیته بنقل قدیم ... بنقل قدیم مقاله» (ابن ندیم، بی تا: ۴۰۸) که گویی اصطلاحی نزد اوست. احتمال‌هایی چند در مقصود ابن ندیم از این تعبیر به ذهن می‌رسد که برخی مطلق و بعضی قیاسی/نسبی‌ست؛ اما گویا مقصود ابن ندیم از آن، قدیم‌ترین یا نخستین ترجمه‌ی تازی کتاب است که در اوایل عصر ترجمه انجام شده. گوتاس در کتاب *تفکر یونانی*، فرهنگ عربی سه دوره‌ی ترجمه را چنین معرفی می‌کند: «ترجمه‌های تحت‌اللفظی «قدیم» (the veteres)، دوره‌ی میانه‌ی ترجمه‌های شسته رفته‌تر حنین و حلقه‌اش و ترجمه‌های

دوران پیش از عصر حنین بن اسحاق (۱۹۴ تا ۲۶۰ ق)، اوایل سده‌ی سوم قمری، می‌پندارد؛ زیرا زبان‌زدهایی که درش بکار رفته، آن اصطلاحاتی که بعدها جاافتاده نیست و نیز درش اشتباهات مفهومی بسیار است (ارسطو، ۱۹۷۹: ز) که اگر چنین باشد، شاید بتوان این ترجمه را در به‌کارگیری گروه نخست واژه‌ها از ریشه‌ی م د ن به‌عنوان برابر نهاد $\pi\omicron\lambda\iota\varsigma$ و هم‌خانواده‌هایش پیش‌گام دانست^۲؛ ولی گویا همچنان‌کندی در به‌کارگیری صفت مدنی مقدم است؛ زیرا در این ترجمه، به‌طور منحصربه‌فردی، واژه‌ی مدینی بکار رفته که آن نیز مانند مدنی صفت نسبی است؛ ولی چنان‌که آمد، به نظر لغویان، مدنی برای مدینه‌الرسول و مدینی برای دیگر شهرهاست و مترجم این تمایز را رعایت کرده که شاید گواهی بر کهن بودن این ترجمه و نشان آن است که از اسحاق و ابراهیم نیست؛ زیرا اگرچه لغویان در فرهنگ‌ها بدان تفاوت تا سده‌ها اشاره کردند؛ اما گویا رعایت آن به‌ویژه از نظر زمانی فراگیر نبوده یا متعلق به عرف عام بوده^۳ که گواهی کاربردهای فلسفی آن است.

نتیجه

واژه‌ی مدینه‌ که قرآنی است و شاید معرب باشد، به معنای شهر است و یکی از نام‌های مدینه‌الرسول نیز است. جمع آن را مدن و مدائن گفته‌اند که نخستین، کاربردی افزون‌تر دارد. مدنی و مدینی هر دو وصف نسبت‌اند که برخی نخستین را منسوب به مدینه‌الرسول و

متأخر (the recentiores) مکتب فلسفی بغداد... (گوتاس، ۱۳۸۱: ۲۰۰) که گویا، وصف «قدیم» به عبارت نقل قدیم این ندیم اشاره دارد.

۱. شاید این که این ندیم آن را به خط احمد بن الطیب سرخسی (متوفای ۲۸۶ ق) دیده، گواهی بر این مدعا باشد؛ زیرا او کمی مقدم بر اسحاق و ابراهیم است.

۲. چنان‌که بسیاری گفتند، گزارش‌های تازی آغازین کتاب‌های یونانی ترجمه‌های لفظ بلفظ (تحت‌اللفظی) بوده؛ چنان‌که گوتاس می‌نگارد: «نخست ترجمه‌های بدقواره و تحت‌اللفظی آمد» (گوتاس، ۱۳۸۱: ۲۰۰) و آشکارا، گروه نخست چنان‌که یاد شد، با $\pi\omicron\lambda\iota\varsigma$ و هم‌ریشه‌هایش از نظر معنای لغوی یکسان و همانند است که با سبک گزارش‌های نخستین سازگارست که می‌تواند گواهی بر مدعای بدوی باشد.

۳. این فرهنگ‌های تازی بیش از آن که کاربردهای دوران خود را آورند و برسند، کاربردهای کهن و اصیل را می‌یابند و در فرهنگ‌هاشان انعکاس می‌دهند.

نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۲۷

دیگری را منسوب به شهرهای دیگر دانستند و بعضی نیز اولی را برای انسان و دومی را برای حیوانات پنداشتند؛ اما گویا این دو تمایز فراگیر نبوده و محدود بقیودی به‌ویژه زمان و مکان‌اند و گویا به عرف عام مرتبط‌اند. وصف مدنی برای سوره‌ها و آیات قرآن نیز بکار می‌رود که گویا کاربردش متعلق به قرن دوم هجری است. مدینه و مشتقاتش به‌ویژه جمعش، مدن و نسبتش، مدنی، در کتاب‌های فلسفی بکار رفته؛ به‌ویژه در گزارش‌های تازی متن‌های فلسفی یونانی در عصر ترجمه به‌عنوان برابر نهاد مشتقات *πολις* می‌توان از آن‌ها سراغ گرفت که آشکارا، به‌طور لغوی نیز هم‌معنایند؛ زیرا هم مدینه و هم *πολις* به معنای شهرند. به نظر می‌رسد که ترجمه‌ی عربی *خطابه‌ی* ارسطو که کهن و مترجمش مجهول است، پیش‌گام در به‌کارگیری مدینه و مشتقاتش برای *πολις* و مشتقاتش است؛ به‌ویژه در این گزارش قدیم، صفت نسبی مدینی بکار رفته که منحصر به فرد است. کندی نیز از مدینه و مشتقاتش برای آن واژه‌های یونانی بهره برده و شاید او نخستین کسی باشد که از وصف نسبی مدنی در متنی فلسفی برگرفته از آثار یونانی استفاده کرده. سیاست و هم‌خانواده‌هایش نیز که در زبان تازی رایج بودند و حتی معصومان علیهم‌السلام نیز آنان را بکار می‌بردند، به‌عنوان برابر نهاد *πολις* و مشتقاتش در گزارش‌های تازی کتاب‌های یونانی و نیز در تألیفات فیلسوفان اسلامی بکار رفته‌اند و امروزه نیز غلبه با آن‌هاست؛ اما اسحاق بن حنین مدینه و مشتقاتش را بیش از سیاست و مشتقاتش برای برابر نهمی با آن واژه‌های یونانی پسندیده و بکار برده است. جا دارد سیر تاریخی کاربرد مدینه و مشتقاتش در سنجش سیاست و مشتقاتش، در کتاب‌های فلسفی جهان اسلام به‌ویژه آثار فارابی، مسکویه و ابن سینا بررسی شود.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID
Sajjad Hejri

 <http://orcid.org/0000-0001-6180-8669>

منابع

ابن بطریق؛ یحیی (بی تا). *سر الأسرار یا السیاسة والفراسة فی تدبیر الرئاسة*، بی جا، بی نا
ابن بهریز، حبیب (۱۳۵۷). *حدود المنطق*، محمدتقی دانش پزوه، تهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه
ایران (مؤسسه حکمت و فلسفه)

ابن رشد، محمد بن احمد (۱۹۳۸). *تفسیر مابعدالطبیعة*، موریس بویتز، بیروت: طباعة الكاثولیکیة
ابن رشد (بی تا). *تلخیص الخطابة*، عبدالرحمن بدوی، کویت: وكالة المطبوعات
ابن رشد (۱۹۹۸). *الضروری فی السیاسة*، احمد شحلان، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة
ابن رشد (۱۹۹۸). *تلخیص السیاسة*، حسن مجید العیدی، بیروت: دار الطلیعة للطباعة والنشر
ابن فارس، ابوالحسین احمد (۱۳۹۹). *مقاییس اللغة*، عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دار الفكر
للطباعة والنشر والتوزیع

ابن مقفع، ابومحمد عبدالله (۱۴۰۹). *آثار ابن مقفع*، بیروت: دار الکتب العلمیة
ابن مقفع (۱۳۵۷). *المنطق*، محمدتقی دانش پزوه، تهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه
ابن منظور (بی تا). *لسان العرب*، عبدالله علی الکبیر، محمد احمد حسب الله و هاشم محمد
الشاذلی، قاهره: دار المعارف

ابن ندیم، محمد بن اسحاق (بی تا). *الفهرست*، بیروت: دار المعرفة
ابن ندیم (۱۳۸۱). *الفهرست*، محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر
ارسطو (۱۹۷۹). *الأخلاق*، اسحاق بن حنین، عبدالرحمن بدوی، کویت: وكالة المطبوعات
ارسطو (۱۹۷۹). *الخطابة*، عبدالرحمن بدوی، کویت: وكالة المطبوعات
ارسطو (۱۹۵۳). *فن الشعر*، عبدالرحمن بدوی، قاهره: مكتبة النهضة المصرية
ازهری، محمد بن احمد (۱۳۹۶). *تهذیب اللغة*، عبدالسلام محمد هارون و محمدعلی النجار، قاهره:
المؤسسة المصرية للتألیف ووالأنباء والنشر

افغان، سهیل (۱۳۸۹). *پیدایش اصطلاحات فلسفی در عربی و فارسی*، محمد فیروز کوهی، تهران:
حکمت

بدوی، عبدالرحمن (۱۹۵۴). *الأصول اليونانية للنظريات السياسية فی الإسلام*، قاهره: مكتبة دار الکتب
المصرية

جفری، آرتور (۱۳۷۲). *واژه های دخیل در قرآن*، فریدون بدره ای، تهران: توس

- نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی؛ هجری | ۲۲۹
- جمیلی، رشید (۱۳۹۷). *نهضت ترجمه در شرق جهان اسلام در قرن سوم و چهارم هجری*، صادق آئینه‌وند، تهران: سمت
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- رازی، محمد بن ابی بکر (۱۹۸۶). *مختار الصحاح*، بیروت: مکتبه لبنان
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۴). *المفردات فی غریب القرآن*، تهران: دفتر نشر کتاب
- زرکشی، بدرالدین (بی‌تا). *البرهان فی علوم القرآن*، محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: مطبعه دار التراث
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۹). *أساس البلاغه*، محمد باسل عیون السود، بیروت: دار الکتب العلمیه
- زهری، محمد بن مسلم (۱۴۱۸). *الناسخ والمنسوخ و بلیه تنزیل القرآن بمکه أو المدینه*، خاتم صالح الضامن، بیروت: مؤسسه الرساله
- سیوطی، جلال‌الدین (بی‌تا). *الایقان فی علوم القرآن*، مدینه: مجتمع الملك فهد لطباعة المصحف الشریف
- سمهودی، علی بن عبدالله (۱۴۲۲). *وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی*، قاسم السامرائی، لندن: مؤسسه الفرقان للتراث الإسلامی
- فارابی، محمد بن محمد (۱۹۶۸). *إحصاء العلوم*، عثمان امین، قاهره: مکتبه الأنجلو المصریه
- فارابی (۱۹۹۵). *تحصیل السعاده*، علی بو ملحم، بیروت: دار ومکتبه الهلال
- فارابی (۱۹۷۶). *الخطابه*، محمد سلیم سالم، مصر: مطبعه دار الکتب
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). *کتاب العین*، مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، بیروت: دار ومکتبه الهلال
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵). *القاموس المحیط*، بیروت: دار الکتب العلمیه
- قتاده، ابوالخطاب ابن دعامة (۱۴۰۴). *الناسخ والمنسوخ*، حاتم صالح الضامن، بیروت: مؤسسه الرساله
- کندی، یعقوب بن اسحاق (۱۳۶۹). *رسائل الکندی الفلسفیه*، محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره: دار الفکر العربی
- گوتاس، دیمتری (۱۳۸۱). *تفکر یونانی، فرهنگ عربی*، محمد سعید حنائی کاشانی، تهران: مرکز

نشر دانشگاهی

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الأنوار الجامعة لدرر الأئمة الأطهار*، بیروت: مؤسسة الوفاء
مسکویه رازی، احمد بن محمد (۱۳۹۳). *تهذیب الأخلاق وتطهير الأعراق*، حسن تمیم، قم: انتشارات

زاهدی

مصطفوی، حسن (۱۳۸۵). *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی
یاقوت حموی، شهاب الدین (بی تا). *معجم البلدان*، فرید عبدالعزیز الجندی، بیروت: دار الکتب

العلمیة

یعقوبی، احمد بن بی یعقوب (۱۴۲۲). *البلدان*، محمدامین ضناوی، بیروت: دار الکتب العلمیة

References

- Aristotle (1979). *Al-Akhlaq, Ishaq Bin Hanin*, Abd al-Rahman Badawi, Kuwait: Press Office. [in Arabic]
- Aristotle (1979). *Al-Khataba, Abd al-Rahman Badawi*, Kuwait: Vakalah Al-Mahabbat. [in Arabic]
- Aristotle (1953). *Fan al-Shaar, Abd al-Rahman Badawi*, Cairo: Al-Nahda Al-Masriyya School. [in Arabic]
- Azhari, Muhammad bin Ahmad (2016). *Taheeb al-Laghga*, Abdussalam Mohammad Haroun and Mohammad Ali al-Najjar, Cairo: Al-Masry Foundation for Compilation and Publishing. [in Arabic]
- Afnan, Sohail (2010). *The Origin of Philosophical Terms in Arabic and Persian*, Mohammad Firouzkohi, Tehran: Hikmat. [in Persian]
- Badawi, Abdul Rahman (1954). *The Greek Principles of Political Theories in Islam*, Cairo: Al-Katb al-Masriyya School. [in Arabic]
- Dehkhoda, Ali Akbar (1998). *Dehkhoda Dictionary*, Tehran: University of Tehran Publishing and Printing Institute
- Farabi, Muhammad bin Muhammad (1968). *Statistics of Sciences*, Othman Amin, Cairo: Al-Anjalo Al-Masriyya School. [in Arabic]
- Farabi (1995). *Tahsil al-Saada, Ali Bou Malham*, Beirut: Dar and Al-Hilal School. [in Arabic]
- Farabi (1976). *Al-Khataba, Muhammad Salim Salem, Egypt*: Dar Al-Katb Press. [in Arabic]
- Farahidi, Khalil bin Ahmad (1989). *Al-Ain Kitab*, Mehdi Al-Makhzoumi and Ebrahim Al-Samrai, Beirut: Dar and Al-Hilal Library. [in Arabic]
- Firozabadi, Muhammad bin Yaqub (1994). *Al-Qamoos Al-Muhait*, Beirut: Dar Al-Katb Al-Alamiya. [in Arabic]
- Gutas, Dimitri (2002). *Greek thought, Arabic culture*, Mohammad Saeed Hanai Kashani, Tehran: University Publishing Center.

- Ibn Batliq; Yahya (n.d.). *Sir al-Asrar or al-policy and wisdom in the management of the presidency*, n.p.
- Ibn Behriz, Habib (1978). *Hudud al-Mutiq, Mohammad Taghi Daneshpajoh*, Tehran: Shahshahi Philosophy Society of Iran (Institute of Hikmat and Philosophy). [in Persian]
- Ibn Rushd, Muhammad Ibn Ahmad (1938). *Commentary on Metaphysics*, Maurice Boyge, Beirut: Al-Katholic Printing. [in Arabic]
- Ibn Rushd (n.d.). *Takhis al-Khattab*, Abd al-Rahman Badawi, Kuwait: Press Agency
- Ibn Rushd (1998). *Al-Dahuri fi al-Siyassah*, Ahmad Shahlan, Beirut: Al-Wahda Al-Arabiya Center for Studies. [in Arabic]
- Ibn Rushd (1998). *Takhis al-Siyasa*, Hassan Majid al-Obeidi, Beirut: Dar al-Tali'a for printing and publishing. [in Arabic]
- Ibn Faris, Abul Hossein Ahmad (2019). *Al-Leghays, Abdus Salam Mohammad Haroun*, Beirut: Dar Al-Fikr for Printing and Publishing and Distribution
- Ibn Muqafa, Abu Muhammad Abdullah (1988). *The works of Ibn Muqafa*, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. [in Arabic]
- Ibn Muqafa (1978). *Al-Mantiq, Mohammad Taghi*, scholar, Tehran: Philosophical Philosophical Society
- Ibn Manzoor (n.d.), *Al-Arab Language*, Abdullah Ali Al-Kabeer, Muhammad Ahmad Hasbullah and Hashim Muhammad Al-Shazli, Cairo: Dar al-Maarif. [in Arabic]
- Ibn Nadim, Muhammad Ibn Ishaq (n.d.). *Al-Furst, Beirut*: Dar Al-Marafah. [in Arabic]
- Ibn Nadim (2002). *Al-Fhorst, Mohammad Reza Todjad*, Tehran: Asatir. [in Arabic]
- Jeffrey, Arthur (1993). *Words involved in the Qur'an*, Fereydoun Badrei, Tehran: Tous
- Jamili, Rashid (2017). *The Translation Movement in the East of the Islamic World in the Third and Fourth Centuries of the Hijri*, Sadegh Ainevand, Tehran: Samt
- Kennedy, Yaqub Ibn Ishaq (1990). *Al-Kandi al-Falsafiyah Letters, Muhammad Abd al-Hadi Aburidah*, Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi. [in Arabic]
- Majlesi, Mohammad Bagher (1982). *Bihar al-Anwar al-Jamaa Leder al-Imam al-Athar*, Beirut: Al-Wafa Foundation. [in Arabic]
- Moskvieh Razi, Ahmad bin Muhammad (2013). *Tahzeeb al-Akhlaq and Tahir al-Araq*, Hassan Tamim, Qom: Zahedi Publications
- Mustafavi, Hassan (2015). *Research in the words of the Qur'an*, Tehran: Allameh Mostafavi Publishing Center

- Qatada, Abul Khattab Ibn Duamah (1983). *Nasakh and Mansukh*, Hatem Saleh al-Damen, Beirut: Al-Risalah Foundation
- Razi, Muhammad bin Abi Bakr (1986). *Mukhtar al-Sahah*, Beirut: Lebanese School
- Ragheb Esfahani, Hossein bin Muhammad (1983). *Al-Mufardat fi Gharib al-Qur'an*, Tehran: Al-Kitab Publishing House
- Siyuti, Jalaluddin (n.d.). *Al-Iqqan fi Ulum al-Qur'an*, Madinah: Al-Mulk Fahd Printing Complex
- Samhoudi, Ali bin Abdullah (2001). *Wafa al-Wafa by Akhbar Dar al-Mustafi*, Qasim al-Samrai, London: Al-Furqan Foundation for Islamic Heritage
- Zarakshi, Badruddin (n.d.). *Al-Barhan fi Ulum al-Qur'an*, Muhammad Abolfazl Ibrahim, Cairo: Dar Al-Tarath Press. [in Arabic]
- Zamakhshari, Mahmoud bin Omar (1998). *Asas al-Balagha, Mohammad Bassel Ayoun Al-Soud*, Beirut: Dar Al-Katb Al-Alamiya. [in Arabic]
- Zohri, Muhammad bin Muslim (1997)., *The Nasakh and Mansukh Willyeh Tanzil Al-Qur'an in Makkah or Al-Madinah*, Khatam Saleh Al-Dzaman, Beirut: Est. [in Arabic]
- Yaqut Hamvi, Shahabuddin (n.d.). *Ma'jam al-Baldan, Farid Abdulaziz al-Jandi*, Beirut: Dar al-Katb al-Alamiya. [in Arabic]
- Yaqoubi, Ahmad bin B. Yaqoob (2001). *Al-Baldan, Mohammad Amin Zanawi*, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Alamiya. [in Arabic]

استناد به این مقاله: سجادی، سجاد. (۱۴۰۰). نگاهی تاریخی به واژه‌های مدینه و مدنی در گزارش‌های عربی کتاب‌های فلسفی یونانی، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۷(۶۸)، ۲۰۵-۲۳۲.

DOI: 10.22054/wph.2021.56564.1919



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.